

مسئله‌ی چپ در ایران و جهان - گفت‌وگو با شیدان وثیق (بخش دوم)

اندیشه‌ی زمانه - در گفت‌وگو با شیدان وثیق، از مفهوم چپ، و از "گسست"هایی که به نظر او امکان‌رهای را در تاریخ نشان می‌دهند و چپ در نهایت به اعتبار آن امکان، امکان شکل‌گیری و عمل و ایده‌پردازی یافته است، سخن می‌رود.

## مفهوم سیاست

اندیشه‌ی زمانه - در بخش دوم گفت‌وگو با شیدان وثیق درباره مسئله‌ی چپ، وثیق به توضیح درک خود از سیاست می‌پردازد.

به نظر وثیق «سیاست و سیاسی واقعی زمانی است که مردم امور خود را خود به دست می‌گیرند، در تصاحب خود می‌آورند با مداخله‌گری مستقیم و بی‌واسطه‌ی شان برای برابری و رهایی خود.»

سیاست در معنای بدیل آن از نظر شیدان وثیق «در رابطه با دولتمرد، کارشناس نظامی و یا در مناسبت با امور دولت و کسب قدرت قرار نمی‌گیرد. چنین درک و دریافتی از سیاست همواره تا کنون غالب بوده و هست. برعکس، "سیاسی" آنی است که در مکان رخداد قرار می‌گیرد. سیاست آن جاست که حادثه یعنی آن چه اتفاقی، نامنتظره، نابهنگام و از پیش ناشناخته است، استثنایی است، تا کنون ناممکن تصور شده است، واقع می‌شود. ناممکن امکان‌پذیر می‌شود.»

عنوان بخش اول گفت‌وگو با شیدان وثیق "چپ و سه گسست اساسی" بود.  
عنوان بخش بعدی "گسست و تداوم" است و بخش پایانی "آرمان و واقعیت".

هر بخش با پرسشی و اظهارنظری آغاز می‌شود، سپس شیدان وثیق به تشریح نظر خود می‌پردازد.

آقای وثیق، به نظر می‌رسد که شما چپ را با درجه‌ی نخست با مسئله‌هایش معرفی می‌کنید، با آن چیزهایی که چپ آنها را مبرم می‌پندارد و فکر می‌کند بقیه‌ی مسائل اجتماعی تابع آنها یا دست کم به نوعی متأثر از آنها هستند.

بنابر این آیا آنچه در پرسش نخست از آن به عنوان "مسئله‌ی چپ" نام برده شد، بحران در تشخیص مسائل عمده‌ی جهان است؟

فکر نمی‌کنید با این شیوه‌ی طرح موضوع، بحران چپ را ضعیف‌تر از آنی که هست، می‌نمایید؟

موضوعی دیگر: شما با طرح آن سه گسست اساسی‌ترین مسائل را از نظر خود طرح کردید.

شما در این طرح این سه مسئله را در کجا می‌گذارید؟

- مسئله‌ی زن،

- مسئله‌ی محیط زیست،

- و مسئله‌ی سیاست و اقتصاد جهانی به سخن دیگر موضوعاتی را که امروزه زیر عنوان جهانی‌شدن بررسی می‌شوند و قبلاً در بحث امپریالیسم و جهان‌خواری مطرح بودند.

شیدان وثیق: «چپ» در معنای اندیشه و عمل رهایی‌خواهانه بیش از هر چیز با مسائل و پرسش‌هایی تبیین می‌شود که در راستای آن سه گسست، به طور روزمره در وضعیت و «مکان» مشخص طرح می‌شوند، در برابر ما قرار می‌گیرند و همواره ما را بازخواست می‌کنند. ناگفته مسلم است که مسئله‌ی چپ در عین حال که جهانی و جهان‌رواست، اما میدان عمل‌اش، در عین حال، محلی،

موضعی، منطقه‌ای و در دنیا‌های خاص است، چون تنها یک دنیا وجود ندارد. سیاست در مکان مشخص و در اوضاع و شرایط ویژه عمل می‌کند. ما نه با «یک» دنیای عام و کلی بلکه با دنیا‌های گوناگون و مشخص سر و کار داریم. یک ایده، آزمون و نوآوری در سیاست محلی در عین حال می‌تواند جهان‌روا (اونیورسال) شود.

سوژه‌های گوناگونی که نام بردید - چون مسئله‌ی زنان، محیط زیست و دیگر مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و جهانی - که بر آن‌ها می‌توان مسائل دیگری نیز افزود - چون جمهوریت، دموکراتیسم و مسئله‌ی جدایی دولت و دین - همه‌ی این‌ها دارای اهمیت ویژه‌ی خود هستند. همه‌ی این‌ها بستر مبارزات، انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌اند که به ویژه این روزها با رویدادهای قیام اقصا و وسیعی از مردم در تونس، مصر، لیبی، الجزایر و دیگر کشورهای عربی شاهد آن‌ها هستیم.

همه‌ی این‌ها میدان کار نظری و عملی چپ را تشکیل می‌دهند. اما در این میان یعنی در همراهی و مشارکت با این حرکت‌ها که معنای واقعی زندگی و هستی را می‌سازند، آنچه برای «چپ رهایی‌خواه» دارای اهمیت است، این است که قدم‌هایی که برمی‌دارد، پاسخ‌ها و راه‌حلهایی که ارائه می‌دهد و «مسئله‌انگیزی» که طرح می‌کند، هر چند کوچک و اندک، تا چه حد در راستای گسست از نظم موجود قرار دارند؟ و تا چه حد در اساس ادامه‌ی وضع موجود در شکلی دیگر است؟ تا چه حد در جهت رهایی از نظم موجود و مناسبات مبتنی بر سلطه است؟ تا چه حد گسست از «سیاست واقعاً موجود» است؟ تا چه حد، در گسست از حزب-دولت، در جهت خلق کردن اشکال نوین خود سازماندهی جمعی است؟ تا چه حد به این ایده‌ی اصلی مانیفست یعنی «اجتماعی از افراد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است» نزدیک یا دور می‌شود؟ ...

این پرسش‌ها از آن جهت اهمیت دارند که ما در عین حال در این جا و در این گفت‌وگو می‌خواهیم نه از موضع یک سیاسی‌کار حرفه‌ای، نه از درون «سیاست» چون امر احزاب حکومتی، بلکه خارج از این مناسبات و با رویکردی فلسفی یا «نقد سیاست» به مسائل اجتماعی و سیاسی بنگریم. حال این که در این راه دشوار و ناهموار تا چه اندازه موفق می‌شویم بحث دیگری است.

آن چه من از «مسئله‌ی چپ» می‌فهمم، آن چپی که تکرار می‌کنم مسئله‌ی رهایی را مد نظر خود قرار می‌دهد، تنها مسائل عمده جهانی نیستند، بلکه به طور خاص ناظر به منطقه، محل یا «مکان» معینی نیز می‌باشد. «مکان» در چندگانگی، بغرنجی و ویژگی‌هایش. مکان که همانا «شهر» تاریخی موجود و حی و حاضر با اختلاف‌ها و تضادهایش است. به عبارت دیگر آن پدیداری که در تعریف هایدگری، پولیس Polis یونانی می‌نامندش. بی‌فایده نخواهد بود اگر بار دیگر این معنا را در فرازی معروف و آشنا اما بغرنج و معمایی از او در باره‌ی سیاست و هستی سیاسی در «مکان» تاریخی رخداد یعنی آن جا که نابهنگامی، نامنظره و ناممکنی «فرامی‌رسد»، «رخ می‌دهد» و «اتفاق می‌افتد» و یا «پیش می‌آید»، مورد درنگ قرار دهیم. در درآمدی بر متافیزیک چنین می‌نویسد:

«Polis را بیشتر به شهر یا دولت‌شهر ترجمه می‌کنند. این ترجمه معنی کلمه را کاملاً افاده نمی‌کند. Polis مرجحاً به معنی مکان است. به معنی آن "آن‌جا"یی است که هستی آن‌جایی das Da-sein در آن و هم چون آن تاریخمند است. Polis آن مکان رخداد و آن "آن‌جا"یی است که در آن و از سرچشمه‌ی آن و برای آن تاریخ [رخداد (پیش-آمد) die Geschichte] رخ می‌دهد. به این مکان و قلمرو تعلق دارند خدایان، معابد، روحانیون، سورها، شاعران، متفکران، پادشاه، شورای ریش‌سفیدان، مجمع خلق، ارتش و نیروی دریایی. اگر همه‌ی این‌ها به Polis تعلق دارند، آتی که سیاسی است به این دلیل سیاسی نیست که همه‌ی این‌ها در رابطه با یک دولت‌مرد، یک کارشناس نظامی و یا در رابطه با امور دولت قرار می‌گیرند. برعکس، همه‌ی این‌ها سیاسی است، یعنی در مکان رخداد قرار می‌گیرند، بدین خاطر که به طور نمونه شاعران فقط شاعرند، اما به واقع شاعرند، به این خاطر که

روحانیون فقط روحانی هستند، اما به واقع روحانی هستند، پادشاهان فقط پادشاه هستند، اما به واقع پادشاه‌اند.» [۱]

میدان کار نظری و عملی «چپ‌رهای خواه» آن «جا»یی است که قلمرو واقعی و تاریخمند رخداد و رویارویی میان انسان‌ها در گروه‌بندی‌های‌شان با باورها، ایده‌ها، تنش‌ها و عملکردهای‌شان قرار دارد؛ در هم زیستی و هم ستیزی نیروهای مشخص است. و این‌ها نیز، دست‌کم در ابتدا، در جا و مکانی معین واقع می‌شوند در عین حال که می‌توانند پیامی فرا تر از محدوده‌ی خود، فراخوانی جهان‌روا داشته باشند.

این فراز هایدگر در عین حال تعریفی دیگر از «سیاسی» و «سیاست» به دست می‌دهد. سیاست، در این معنای دیگر، در رابطه با دولتمرد، کارشناس نظامی و یا در مناسبت با امور دولت و کسب قدرت قرار نمی‌گیرد. چنین درک و دریافتی از سیاست همواره تا کنون غالب بوده و هست. برعکس، «سیاسی» آنی است که در مکان رخداد قرار می‌گیرد. سیاست آن جاست که حادثه یعنی آن چه اتفاقی، نامنتظره، نابهنگام و از پیش ناشناخته‌است، استثنایی است، تا کنون ناممکن تصور شده است، واقع می‌شود. ناممکن امکان‌پذیر می‌شود. سیاست آن جا نیست که در رابطه با حفظ و مدیریت وضع موجود عمل می‌شود. «سیاست» واقعی آنی است که در آن گسستی رخ می‌دهد: گسست از دولتمرد، نیروی نظامی، کارشناس اقتصادی، دولت، نهادهای حکومتی، احزاب و نیروهایی که روی به قدرت و حاکمیت دارند. «سیاست» و «سیاسی» واقعی زمانی است که مردم امور خود را خود به دست می‌گیرند، در تصاحب خود می‌آورند با مداخله‌گری مستقیم و بی‌واسطه‌ی‌شان برای برابری و رهایی خود.

اما برگردیم به پرسش شما در باره‌ی مسئله‌ی زن، محیط زیست و جهانی شدن و شاید مسائل دیگری از این دست چون مسئله‌ی کار و کارگری... و این که این پرسش‌ها را در کجای طرح سه گسست قرار می‌دهم. قبل از آن مایلیم به نامه‌ای از پروژن به مارکس در ابتدای شکل‌گیری آن چه به اصطلاح «سوسیالیسم علمی» نامیده شد، اشاره کنیم. با توجه به مسئله‌ای که این نامه از همان بدو تولد چپ مدرن طرح می‌کند و با اشاره به پاسخ غیر مستقیم مارکس در مانیفست، بهتر می‌توانیم جایگاه و موضع چپ را در رابطه با مسائل اجتماعی-سیاسی بررسی کنیم.

در سال ۱۸۴۶، در آغاز شکل‌گیری آن چه که بعداً مارکسیسم نامیده می‌شود و دو سال قبل از مانیفست، مارکس به منظور سازمان دادن «تالیفات سوسیالیستی» و «ایجاد ارتباط میان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها» در آلمان، فرانسه، بلژیک و انگلیس، طرحی برای تشکیل کمیته‌های مکاتباتی ارائه می‌دهد. با این هدف، در ۵ مه همان سال، مارکس که با پروژن آشنایی قبلی داشت و در پاریس با او ملاقات کرده بود، طی نامه‌ای از او دعوت می‌کند که به عنوان رابط سوسیالیست‌های فرانسوی با این کمیته‌ها همکاری کند. در پاسخ پروژن چنین می‌نویسد:

«آقای مارکس عزیز

... سعی کنیم با هم، اگر مایلید، قوانین جامعه را کشف کنیم، شیوه‌ی تحقق یافتن این قوانین و پیشرفت حاصل در این راه را جست و جو کنیم. اما شما را به خدا! پس از ویران کردن همه‌ی جزمیات و پیش‌اندرانگاری‌ها (a priorismes)، به نوبه‌ی خود در فکر القاء دکترینی جدید به مردم نباشیم...

چون در رأس جنبش هستیم، خود را رهبر مذهب جدیدی نکنیم، حتا اگر این مذهب، مذهب منطق و یا مذهب خرد باشد. همه‌ی اعتراضات را پذیرا شویم و تشویق نماییم؛ همه‌ی اعمال دفع‌کننده و سری را محکوم کنیم؛ هیچ مسئله‌ای را پایان یافته تلقی نکنیم.» [۲]

می دانیم که پروژن انقلابی نبود و در همین نامه نیز «عمل انقلابی» را نکوهش می‌کند: «ما نباید عمل انقلابی را چون ایزاری در خدمت رفرم اجتماعی به کار بریم. زیرا این به اصطلاح وسیله تنها فراخوانی خواهد شد به اعمال زور و خودکامگی». اما هشدارپیشگویانه‌ی او بی‌تردید شگفت‌انگیز است. در چند عبارت کوتاه ولی پر مغز، او مسئله‌ای را فاش می‌کند که سال‌ها بعد، به ویژه پس از مارکس و تا به امروز، در قالب بینش و سیستمی نظری و عملی، پارادایم بیشتر سازمان‌های به اصطلاح مارکسیستی جهان و جریان‌های چپ می‌شود.

به جرأت می‌توان گفت آن چه پروژن در این جا طرح می‌کند، سرنوشت چپ را رقم زد، یعنی همانا رابطه‌ی تاریخی و هم‌چنان معمایی تئوری‌های ما با پراتیک اجتماعی، میان مبارزه جاری و گام به گام از یکسو و آرمان‌ها و اوتوپی‌های ما از سوی دیگر. رابطه‌ی میان ایده‌ی تغییر وضع موجود از یکسو و سرپیچی واقعیت‌های عینی از سوی دیگر. مارکس، البته غیر مستقیم در مانیفست کمونیست و در بیانیه بین‌الملل اول (رهایی زحمتکشان به دست خود آنان انجام می‌پذیرد)، پاسخی به انتقاد پروژن می‌دهد. جالب این جاست که پاسخ او، در «دوران فلسفی» اش، با وجود ناروشتی و ابهامی که در آن وجود دارد، تا حدودی نزدیک به پروبلماتیک فیلسوف آنارشیت است.

کمونیست‌ها، به باور مارکس در هنگام تدوین مانیفست، حزب جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهند، بلکه «بخش» جدا ناپذیری از «احزاب کارگری» موجود یا جنبش پرولتاریا‌های ملل گوناگون هستند. فرق آنها چون «با عزم ترین بخش احزاب کارگری» با توده پرولتاریا تنها در این است که «از طرفی کمونیست‌ها در مبارزات پرولتاریا‌های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا‌ها را صرف نظر از منافع ملی شان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند و از سوی دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند... نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصالح جهان‌گشای و یا اختراع کرده باشد، نیست... این نظریات تنها عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد.» [۳]

از این جا می‌خواهم به سه بینش نسبت به مسائل راهکاری و برنامه‌ای Programmtique اشاره کنم. می‌دانیم که در سیستم سرمایه‌داری، طرح‌ها و برنامه‌ها به طور عمده به وسیله‌ی گروه‌هایی از تحصیل‌کردگان بالای اجتماعی، متخصصان، کارشناسان امور اقتصادی و سیاسی، روشنفکران، خطیبان و سازندگان «افکار عمومی» (Doxa)، کارمندان و آپارات‌چی‌های احزاب سیاسی... در کمیته‌های دولتی، کمیسیون‌های مجلس و گروه‌های کاری باز یا در بسته و در دیگر نهادها و مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی و در بهترین حالت با نظرسنجی از مردم و اخذ رأی آن‌ها انجام می‌پذیرند. از سوی دیگر، بینشی در چپ سوسیالیستی شکل می‌گیرد که کائوتسکی مبتکر و لنین مبلغ آن در آستانه قرن بیستم می‌شوند. در این جا نظریات سوسیالیست‌ها «علم سوسیالیسم» توصیف می‌شود. علمی که از مبارزه طبقاتی، علوم و اقتصاد برخاسته و با حرکت محتوم تاریخ انطباق پیدا کرده است. بدین‌سان در این بینش نیز همواره نخبگان و اشرافیتی محدود ولی این بار سوسیالیست، توانایی و صلاحیت کسب «دانش راهنما» و تبلیغ را به عهده دارد، با این تفاوت که در این جا حتا به آرای عمومی برای کسب مشروعیت و حمایت مردمی رجوع نمی‌شود.

اما در برابر این دو بینش نسبت به مسئله‌ی شناخت و تبیین راه‌ها و پروژه‌های سیاسی- اجتماعی که هر دو از یک سرچشمه‌ی فلسفی واحد تغذیه می‌کنند و ریشه‌شان را باید به‌ایده‌ی فیلسوف- پادشاهی افلاطون نسبت داد، ما بینش سومی را قرار می‌دهیم: قابلیت‌ها و توانایی‌های جنبش‌های اجتماعی در کسب شناخت و دست‌یابی به‌ایده‌ها، نظریه‌ها و طرح‌هایی نسبتاً صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت. «واقعیت» نه به معنای آن چه واقعاً هست، امکان‌پذیر می‌نماید و یا آن چه بطور یقین به باور ما باید انجام پذیرد، بلکه به معنای آنی‌ست که ناممکن به نظر می‌رسد ولی می‌تواند رخ دهد و

حداقل بر سر آن «شرطبندی» بتوان کرد. این قابلیت‌ها و توانایی‌ها نیز از آن جا ناشی می‌شوند که جنبش اجتماعی نمونه‌ی عالی فضای آزاد، دمکراتیک و پرچالش تبادل و تقابل نظری است که در میدان آن مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان و فعالان اجتماعی در این فرایند نقش عاملان، مبتکران و بازی‌کنان مستقیم، بدون میانجی و نمایندگی و اصلی را ایفا می‌کنند.

ایده‌ها، نظریه‌ها و برنامه‌هایی که در فضای جنبش اجتماعی-انجمنی ساخته و پرداخته می‌شوند از دو ویژگی ممتاز و متمایز نسبت به «حقایقی» که در خارج از این فضا «کشف» می‌شوند، برخوردارند. اول اینکه چون به وسیله‌ی خود عاملان مستقیم اجتماعی خلق شده‌اند، خود اینان هستند که آگاهانه و داوطلبانه مجریان مصمم آن ایده‌ها می‌شوند و آن‌ها را به یک نیروی مادی اجتماعی مبدل می‌سازند. دوم این که، این نظریه‌ها چون در فضای تبادل و تقابل آزاد اندیشه، در فضای عمل دگرسازانه و هدف‌مند توأم با نقد و نفی و ساختار شکنی انجام می‌پذیرند، فراهم و تدوین می‌شوند، پس بنابراین احکام متعالی و مطلق نیستند، "علم برین" نیستند، نظام‌های جزمی، جاودانی و غیر قابل تغییر نیستند، بلکه رهنمون‌هایی می‌باشند تکامل‌پذیر، اصلاح‌پذیر، تجدیدپذیر و حتا فسخ‌پذیر.

از بحث بالا می‌خواستم به این جا رسم که سه موضوعی که طرح کردید یعنی مسئله‌ی زن، محیط زیست و جهانی شدن، بسترهایی می‌باشند که در متن آنها، بیش از همه در خلق ایده‌ها، طرح‌ها و راه کارها، جنبش‌های اجتماعی چون جنبش‌های زنان و فمینیستی، جنبش‌های سیاسی و مدنی دفاع از محیط زیست (اکولوژیست) و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی برای بدیل جهانی سازی (جهانی دگر سازی Altermondialiste) فعال هستند.

جنبش‌های زنان، به ویژه در آن مناطق که نابرابری جنسیتی غوغا می‌کند (چون در کشور ما ایران و در دیگر کشورهای اسلامی) رهایی و آزادی زنان، برابری زن و مرد در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و نفی سلطه‌ی مذکر را در دستور کار خود قرار داده‌اند. چپ‌های رهایی‌خواه می‌بایست در این جنبش‌ها شرکت و فعالیت کنند و مبلغ برنامه‌ها، راهکارها و اهدافی شوند که این جنبش‌ها تبیین، تدوین و مطرح می‌کنند.

جنبش‌های دفاع از محیط زیست (از جمله اکولوژی سیاسی) در نظام سرمایه‌داری و به طور کلی در سیستم‌های مستقر و حاکم کنونی که یکی از ویژگی‌هایشان تخریب محیط زیست انسان و خود انسان است، شیوه‌ها و شکل‌های دیگری از مناسبات با تولید، مصرف، توزیع و بهره‌برداری از منابع طبیعی و انرژی را ابداع و مطرح می‌کنند. آن‌ها خواهان تغییراتی رادیکال در مناسبات و سیستم کنونی هستند که زندگی انسان‌ها را در کره‌ی زمین با خطر جدی نابودی مواجه می‌سازد. این جنبش‌ها امروز بیش از پیش به این نتیجه رسیده‌اند که مسائل محیط زیست و اقلیمی و از این دست را نمی‌توان جدا از نفی سیستم تولید، توزیع و مصرف سرمایه‌داری که همواره روی به تخریب و نابودی با هدف سود آوری به خاطر سودآوری بیشتر دارد، بررسی کرد و برای آن‌ها راهکاری مناسب و درخور پیدا کرد.

سرانجام جنبش‌های بدیل جهانی سازی را داریم که در نمونه‌ی بارز "فوروم جهانی" خود را نشان می‌دهند. فوروم اجتماعی جهانی در ژانویه ۲۰۰۱ در پورتو آلگره (برزیل)، با شرکت انجمن‌ها، سازمان‌های غیر حکومتی ONG، سندیکاها... از کشورهای گوناگون جهان، شمال و جنوب، تشکیل می‌شود. یازدهمین فوروم اجتماعی امسال در سِنِگال در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ برگزار شد. در منشورینیادی فوروم آمده است:

«فوروم اجتماعی فضای باز ملاقات با هدف تعمق و تأمل، بحث دموکراتیک، طرح پیشنهادها، تبادل آزادانه ی تجربیات و ایجاد ارتباط بین فعالیت‌های مؤثر نهادها و جنبش‌های جامعه‌ی مدنی، در مخالفت با نئولیبرالیسم، سلطه‌ی سرمایه و هر گونه امپریالیسم و برای ساختن جامعه‌ی جهانی بر محور انسان است».

در همان جا می‌خوانیم که:

- فوروم فضایی است چندگانه، متنوع، غیر مذهبی و غیر دولتی. فوروم طرفدار حزب خاصی نیست.

- فوروم فضایی است باز به روی پلورالیسم و تنوع تعهدات و فعالیت‌های نهادها و جنبش‌هایی که تصمیم به شرکت در آن را گرفته‌اند: تنوع جنس‌ها، قوم‌ها، فرهنگ‌ها، نسل‌ها و توانایی‌های جسمی تا آن جا که به منشور و اصول فوروم احترام گذارده شود.

- فوروم مخالف هر گونه بینش توتالیتر و تقلیل‌گرایانه از اقتصاد، توسعه و تاریخ و مخالف استفاده از قهر چون وسیله‌ی کنترل اجتماعی توسط دولت است. در مقابل این شیوه‌ها، فوروم، احترام به حقوق بشر، عمل واقعی دموکراتیک و مشارکتی از طریق روابط برابری، هم‌بسته و مسالمت‌آمیز بین افراد، نژادها، جنس‌ها و خلق‌ها را قرار می‌دهد. فوروم همه‌ی اشکال سلطه چون انقیاد انسان توسط انسان را محکوم می‌کند... [۴]

جنبش چپ، به باور من، در راستای همان فرمول معروف مارکس در مانیفست که یادآوری کردم، فرمول تعمیق یافته و امروزی شده‌اش، می‌بایست بیندیشد و قدم بردارد. بدین معنا که چپ‌رهایی‌خواه «حزب خاصی» جدا و منفک از جنبش‌های اجتماعی تشکیل نمی‌دهد. آنها همواره باید کوشش کنند (این که چقدر در این راه موفق شوند بحث دیگری است) در این جنبش‌ها شرکت و مشارکت کنند و در درون آنها مدافعین مصالح عمومی این جنبش‌ها به سوی امر رهایش باشند.

در آخر باید بگویم که دغدغه‌ی چپ‌های آزادی‌خواه در جنبش‌های اجتماعی تنها شاید یک چیز باشد. همان که به قول هایدگر «واقعاً» سیاسی است. «سیاسی» نه به معنای رایج و حاکم کنونی یعنی نه در ارتباط با دولت و قدرت، یعنی نه به معنای «حفظ همان»، بلکه به معنای تغییر و تحول کل نظام در جهت رهایش.

آلن بدیو این دغدغه را با روشنایی بیشتری در رابطه با خواست‌های سیاسی و اجتماعی، مطالبات و غیره توضیح می‌دهد. با فرازی قابل تأمل از او در این زمینه، می‌توان به این بخش از گفت‌وگو پایان داد:

«هرگز از پیش نمی‌توان دانست کدام کیفیت، کدام ویژگی خاص، قابلیت سیاسی شدن را دارد و کدام نه! من به شخصه هیچ تصور قبلی از این موضوع ندارم. آن چه به قطع یقین می‌دانم این است که باید معنایی مترقی برای این ویژگی‌های جداگر در کار باشد، معنایی که برای همگان مفهوم و معقول باشد. والا، سروکارمان با چیزی است که علت وجودی (raison d'être) خود را دارد، اما خواهی نخواهی در حد و اداره‌ی نوعی طلب حل و جذب شدن در کل است - یعنی، در حد این خواهش که در وضع موجود برای خاص بودگی و خودجذابی فرد ارزش قایل شوند. این درخواستی است پذیرفتنی و حتا ضروری، اما به گمان من چیزی نیست که باید آن را یگراست در دل سیاست حک و ثبت کرد. خواست مذکور خود را در دل چیزی حک و ثبت می‌کند که من در کل از آن به «سندیکالیسم» یا اتحادیه‌خواهی تعبیر می‌کنم - یعنی مطالبات خاص یا جزئی، مطالباتی که در صداند تا در روابط مشخص بازی قدرت به رسمیت شناخته شوند و به حساب آیند. به باور من، «سیاسی» به چیزی اطلاق می‌شود که - در مقوله‌ها، شعارها و اظهارنظرهایی که پیش می‌کشند -

به جای مطالبه‌ی حل و جذب یک جماعت یا بخشی از اجتماع در نظام موجود، دغدغه‌ی ایجاد تحول در کل آن نظام را داشته باشد.» [۵]

ادامه دارد

پانویس‌ها

[۱] "درآمدی بر متافیزیک" با استفاده از ترجمه سیاوش جمادی – با تغییراتی از من و در تطبیق با متن فرانسوی به ترجمه Gibert Kahn

[۲] Karl Marx, *Misère de la philosophie*, Jean Kessler; P. 39-41

[۳] مانیفست کمونیست، چاپ پکن، به فارسی (با اصلاحاتی)، ص. ۵۵-۵۶ و نامه به آرنولد روگه ۱۸۴۵.

[۴] Charte des principes du forum Social Mondial

[۵] سیاستی دیگر (گفت و گوی پیتر هالوارد با آلن بدیو) در کتاب: فلسفه، سیاست، هنر، عشق – آلن بدیو – گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس بیگی. چاپ ۱۳۸۸، مؤسسه فرهنگی رخداد نو.